

# جلوه‌های نحوی و بیانی در آیات قرآنی (۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نویسنده: دکتر فاضل السامرائی  
ترجمه: علی چراغی

آنچه در این شماره و شماره‌های آینده تحت عنوان «جلوه‌های نحوی و بیانی در آیات قرآنی» از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد، بخش‌هایی از سخنان آقای دکتر فاضل السامرائی است که در سال‌های اخیر به شکل جلسات پرسش و پاسخ از تلویزیون شارجه پخش می‌شود. تألیفات و دیدگاه‌های دکتر سامرائی، به واسطه‌ی برخورداری از دقت، ظرافت و برداشت‌های بدیع از نکات نحوی و بیانی قرآن کریم، سخت مورد توجه و اهتمام مسلمانان کشورهای جهان قرار گرفته است. از این رو تصمیم گرفتیم، گزیده‌ای از تألیفات و نیز سخنرانی‌های نامبرده را برای آشنایی شما خوانندگان محترم، طی چند شماره‌ی پیاپی تقدیم داریم. این مجموعه مقالات، حاصل تلاش استاد ارجمند و مترجم توانا، جناب آقای علی چراغی است. امیدواریم کوشش کلیه‌ی دست‌اندرکاران عرصه‌ی آموزش زبان قرآن مورد قبول حضرت حق واقع شود.

## سوره‌ی مبارکه‌ی کهف

سؤال ۱. خداوند در آیه‌های ۱ تا ۳ سوره‌ی کهف می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كَثُرَ فِيهِ أُبْدًا.»<sup>۱</sup> چرا در این آیه به جای «خالدین»، «ماکثین» به کار رفته است؟

جواب: «مکث» در لغت به معنای توقف و درنگ توأم با انتظار است، نه به معنای جاودانگی و خلود. بنابراین، «مکث» و «خلود» به یک معنا نیستند. وقتی در این آیه می‌خوانیم: «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا»، منظور حضرت حق از «أَجْرًا حَسَنًا»، پاداش دادن به مؤمنان پیش از ورود به بهشت است؛ زیرا «أَجْر» مزدی است که به «عمل» تعلق می‌گیرد. و چون نیکوکاران مزد کارهای خویش را دریافت کردند، منتظر فرمان حضرت حق برای ورود به بهشت می‌مانند. پس این مقام، مقام «انتظار» است، نه «خلود». و خلود در بهشت پس از دریافت «أَجْر» واقع می‌شود. از طرف دیگر، چون کلمه‌ی «أَجْر» در لغت به معنای «بهشت» نیست، لذا اقتضای حال (انتظار) ایجاب می‌کند که به جای «خالدین»، «ماکثین» آورده شود تا بیانگر انتظار مؤمنان پس از دریافت «أَجْر» باشد.

سؤال ۲. در داستان موسی و خضر(ع) در سوره‌ی کهف، کلمات «فأردت»، «فأردنا» و «فأراد ربك» همگی به یک معنا به کار رفته‌اند. جلوه‌ی بیانی این اختلاف در لفظ چیست؟

جواب: در سرتاسر قرآن دیده نشده است که خداوند «بدی» را به خود نسبت دهد، بلکه برعکس، تمام خوبی‌ها را به خویش نسبت می‌دهد. در معنای این آیه دقت فرمایید: «وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَسَّابِحَانِهِ وَ إِذَا سَأَلَ الشَّرُّ كَانُ يَوْسَأُ.»<sup>۲</sup> اگر در تمام آیات قرآن دقت کنید، هرگز با عبارتی نظیر «زَيْنَ لَهُمْ سَوْءُ أَعْمَالِهِمْ» مواجه نخواهید شد؛ زیرا در این عبارت فاعل فعل «زَيْنَ» ضمیر مستتر «هو»، به خداوند متعال برمی‌گردد و خداوند هرگز بدی را به خود منسوب نمی‌کند. از این رو، چنین عبارتی در قرآن وجود ندارد، بلکه در نظایر این عبارت، فعل مجهول «زَيْنَ» به کار رفته است: «زَيْنَ لَهُمْ سَوْءُ أَعْمَالِهِمْ.»<sup>۳</sup>

به همین دلیل است که از زبان حضرت ابراهیم(ع) چنین می‌فرماید: «الَّذِي يُمَيِّنُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ»<sup>۴</sup> و «وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهَوَّ يَشْفِينِ.»<sup>۵</sup> در عبارت اول، «میراندن» و سپس «زنده گرداندن» به خداوند نسبت داده می‌شود تا قدرت و عظمت حضرت حق را بیان کرده باشد. اما در عبارت دوم، در مقام حفظ ادب به جای

«مرضت» نمی‌گوید «يُمرضُنِي»، زیرا مریض کردن عمل پسندیده‌ای نیست و در نتیجه آن را به خدا نسبت نمی‌دهد، و برعکس، شفا دادن را به حضرت حق نسبت می‌دهد.

حال که دریافتیم خداوند هرگز فعل ناپسندی را به خویش نسبت نمی‌دهد و برعکس، تمام افعال نیکو را به خویش منسوب می‌فرماید، به سؤال و پاسخ آن بازمی‌گردیم:

۱. فعل «فأردت» در آیه‌ی ۷۹ به کار رفته که می‌فرماید: «أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أغيبها و كان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة غصبا.»<sup>۶</sup> در این آیه، خداوند «غیب» را به خود نسبت نمی‌دهد، زیرا حضرت خضر بود که کشتی را معیوب کرد. از این رو، فعل «أردت» به صورت مفرد (متكلم وحده) آورده شده است.

۲. فعل «فأردنا» در آیه‌ی ۸۱ به کار رفته است که می‌فرماید: «فأردنا أن يبدلها ربهما خيرا منه زكاة و أقرب رحما.»<sup>۷</sup> همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این آیه از یک طرف «غلامی» کشته می‌شود و از طرف دیگر، «جایگزین بهتری» به پدر و مادرش داده می‌شود. و پرواضح است که عمل قتل به خضر و عمل ابدال و جایگزین احسن به خداوند نسبت داده شده و به همین دلیل، فعل به صورت مثنی (متكلم مع الغير)<sup>۸</sup> آورده شده است.

۳. فعل «فأراد» در آیه‌ی ۸۲ به این شرح به کار رفته است: «وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكِ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.»<sup>۹</sup>

در این آیه، کلمه‌ی «الجدار» و تمام ماجراهای مربوط به آن خیر است و خوبی. از این رو، فعل جمله تنها به خداوند منسوب شده و دال بر این است که خداوند متعال، «علام الغیوب» بوده و از وجود گنجی زیر دیوار آگاهی داشته و می‌دانسته است که در صورت فرو ریختن دیوار، مردم آن شهر یا روستا گنج را که متعلق به دو یتیم است، تصاحب می‌کنند و این ظلم در حق آن‌هاست. از آن‌جا که هر خیری به خداوند عزوجل منسوب است، فعل جمله فقط به خداوند منسوب شده است و مشارکتی در کار نیست. زیرا نتایج مترتب بر این فصل و عمل، خیر محضی است که به دو یتیم و پدر صالحشان برمی‌گردد و خیر محض فقط از جانب خداوند صادر می‌شود.

نکته‌ی جالب این‌که آوردن لفظ «رب» در این آیه، به جای اسم جلاله‌ی «الله»، بیانگر نقش مربی، معلم، پرورش دهنده و

روزی دهندگی ذات اقدس باری تعالی است و چون این دو یتیم به تمام این نقش ها نیاز دارند، لفظ «رب» متناسب با اقتضای حال آمده است.

**سؤال ۳.** چه تفاوتی میان کلمات «قریه» و «مدینه»، آن گونه که در سوره های کهف و یاسین آمده است، وجود دارد؟

**جواب:** اگر «قریه» توسعه یابد و بزرگ شود، آن را «مدینه» نامند. خود «قریه» نیز ممکن است، کوچک یا بزرگ باشد. در سوره ی مبارکه ی یس، در آیات ۱۳ و ۲۰ هر دو کلمه ذکر شده است و می فرماید: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ.»<sup>۱۰</sup> و: «وَ جَاءَ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ.»<sup>۱۱</sup>

مفهوم آیه ی نخست آن است که اهل قریه چنان در تبلیغ جدید به خرج دادند که به رغم دوری، تا به انتهای «مدینه» رسید. اما مفهوم آیه ی دوم آن است که این مرد، در حالی آمد که زحمت تبلیغ و دعوت را به دوش می کشید و به رغم بزرگ بودن مدینه، تبلیغ تا دورترین نقطه ی آن رسید. این امر بیانگر تلاش وی برای نشر دعوت است.

در سوره ی مبارکه ی کهف و در آیات ۷۷ و ۸۲ چنین آمده است:

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا آتَيَا اَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا اَهْلُهَا فَابْوَأَ اَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَنْقُضَ فَاَقَامَهُ، قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا»<sup>۱۲</sup>

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ اَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي، ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»<sup>۱۳</sup>

مفهوم این دو آیه آن است که موسی و خضر (علیهم السلام)، از مردم «قریه» با وجود گستردگی آن، طلب طعام کردند. به عبارت دیگر، آن ها همه جای «قریه» را گشتند تا این که به شدت گرسنه شدند و ناچار به طلب غذا از مردم آن گردیدند.

**سؤال ۴.** علت آمدن «واو» عطف در آیه ی «يقولون سبعة و ثمانتهم كلبهم»<sup>۱۴</sup> و نیامدن این «واو» در «ثلاثة رابعهم كلبهم»<sup>۱۵</sup> و «خمسة سادسهم كلبهم»<sup>۱۶</sup> در سوره ی کهف چیست؟

**جواب:** بنا به قول مفسران و از جمله، زمخشری این «واو» برای تأکید و تحقیق به کار رفته است؛ یعنی کسانی که گفته اند: «اصحاب کهف هفت تن بودند و هشتمین آنان سگشان بود»، سخن صحیح را گفته اند.

بنابراین برداشت، واو مورد نظر واو حالیه ای است که افاده ی تأکید و تحقیق می کند که «این قول» صحیح است. زیرا اگر معنی صفاتی که به دنبال هم می آیند، دور باشد، از «واو» برای دلالت، تحقیق و اهتمام استفاده می شود؛ مانند: «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن» (حدید/۳).

اما چنانچه معنی صفات متوالی نزدیک باشد، بدون «واو» آورده می شوند؛ مانند: «هَمَّازٌ مَشَاءَ بِنَمِيمٍ»<sup>۱۷</sup>؛ و همچنین، در آیه ی ۱۱۲ از سوره ی مبارکه ی توبه که می فرماید: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.»<sup>۱۸</sup>

همان طور که ملاحظه می کنید، حرف «واو» به همراه آخرین صفت (النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ) آمده که انجام آن برای انسان با دشواری همراه است و به آسانی سایر صفات نیست و گاه ممکن است، به اهانت به نهی کننده از منکر و یا حتی قتل او منجر شود. اما بقیه ی صفات نزدیک به هم هستند و چنین تبعاتی را به دنبال ندارند. از این رو بدون واو عطف آمده اند.

**سؤال ۵.** تفاوت دو عبارت «فَاتَّبَعَ سَبَبًا»<sup>۱۹</sup> و «ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا»<sup>۲۰</sup> در سوره ی کهف از نظر نحوی و بیانی چیست؟

**جواب:** در علم نحو، حکم کلی این است که حرف «فاء» افاده ی ترتیب و تعقیب (وقوع پیاپی امری پس از امری دیگر) می کند و «ثُمَّ» بر ترتیب توأم با فاصله و در مدتی طولانی تر دلالت دارد.

این دو عبارت، ضمن بیان داستان «ذوالقرنین» در سوره ی کهف آورده شده اند. در آیه ی نخست که عبارت «فَاتَّبَعَ سَبَبًا» آورده شده، اشاره ای به حمله ی ذوالقرنین با مأموریت خاصی برای او نشده است، بلکه آیه ی «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»<sup>۲۱</sup> آورده شده و این نخستین جمله ای است که درباره ی کار و بار ذوالقرنین گفته می شود و پیش از این جمله، چیزی درباره ی وی گفته نشده است. یعنی بلافاصله پس از قدرت یافتن ذوالقرنین<sup>۲۲</sup> این امر (در پیش گرفتن راهی) برای وی حاصل شد.

اما آیه ی دوم (ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا) به این معنی است که پس از حالت اول و طی مدتی، برای ذوالقرنین فرصتی پیش آمد که حمله ای به جایگاه غروب (غرب) آفتاب، حمله ی دیگر به جایگاه طلوع آفتاب (شرق)، و حمله ای دیگر به میان دو سد داشته باشد. این حمله ها قطعاً به یکباره صورت نگرفته، بلکه یکی بعد از دیگری و با فاصله انجام پذیرفته اند. از این رو، از «ثُمَّ» که افاده معنای ترتیب توأم با

فاصله‌ی زمانی می‌کند، استفاده شده است.

سؤال ۶. خداوند در آیه‌ی ۲۳ از سوره‌ی کهف می‌فرماید: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا»<sup>۲۳</sup> چرا بر سر کلمه‌ی «شئی» به جای حرف «عن»، حرف «لام» آورده شده و نفرموده «وَلَا تَقُولَنَّ عَنِ شَيْءٍ...»؟

جواب: آوردن لام بعد از فعل «قال» و مشتقات آن بیش از یک دلالت دارد و این طور نیست که همیشه برای «ابلاغ» آورده شود؛ بلکه برای بیان علت نیز آورده می‌شود. و در این صورت، یا به معنای «عن» و یا به معنای «به خاطر» به کار می‌رود.

در داستان خضر و موسی (علیهما السلام) در سوره‌ی کهف آمده است: «أَلَمْ أَقُلْ لَكَ أَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»<sup>۲۴</sup> و در سخن گفته می‌شود: «قُلْتُ لَهُ كَذَا وَ كَذَا». در هر دو مثال، حرف لام در «لك» و «له» برای ابلاغ آورده شده است. اما ممکن است حرف لام با فعل قال به معنای «عن» به کار برود؛ مانند مصرع: «كَضْرَائِرِ الْحَسَنَاءِ قُلْنَ لَوْجِهَهَا إِنَّهُ لَدَمِيمٌ»<sup>۲۵</sup> در این جمله، عبارت «قُلْنَ لَوْجِهَهَا» به معنای «قُلْنَ عَنِ وَجْهَهَا» به کار رفته است و حرف لام معنای «عن» را می‌رساند.

گاهی نیز حرف لام بعد از قال برای بیان علت به کار گرفته می‌شود.

سؤال ۷. اعراب واژه‌ی «كلمة» در آیه‌ی «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ»<sup>۲۶</sup> چیست؟

جواب: واژه‌ی «كلمة» در این آیه‌ی شریفه «تمییز» است. فاعل «كَبُرَتْ» ضمیر مستتر است و تمییز، برای تفسیر و رفع ابهام از آن آورده شده است. این فاعل را در نحو «الْفَاعِلُ الْمَفْسَّرُ بِالْتَمْيِيزِ» می‌نامند.

سؤال ۸. اعراب «أَيُّ» در آیه‌ی «لَتَعْلَمَنَّ أَيُّ الْحَازِبِينَ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدَانًا»<sup>۲۷</sup> چیست؟

جواب: «أَيُّ» در این آیه «مبتدا» (و به همراه جمله‌ی مابعد خود، محلاً منصوب، سدّ مسدود مفعول) و از اسم‌های استفهام محسوب می‌شود. تمام اسم‌های صدارت طلب از جمله استفهام، تحت تأثیر ماقبل خود (به استثنای حرف جر) قرار نمی‌گیرند. اما مابعدشان در آن‌ها اثر می‌کند؛ از جمله در آیه‌ی «وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى»<sup>۲۸</sup> ملاحظه می‌شود که اسم استفهام «أَيُّ» متأثر از ماقبل خود نیست و به عنوان مبتدا مرفوع است.

سؤال ۹. با توجه به یکسان بودن سیاق کلام، دلیل نکره آمدن کلمه‌ی «غلاماً» و معرفه آمدن «السفينة» در آیات ۷۴ و ۷۱ سوره‌ی

کهف چیست:

«فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»<sup>۲۹</sup>.  
«فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا»<sup>۳۰</sup>

جواب: در تفسیرها چنین آمده است که چون حضرت خضر(ع) و حضرت موسی(ع) به ساحل رسیدند، هیچ کشتی در آن جا نبود. پس از مدتی انتظار، یک کشتی از آن جا در حال عبور بود که این دو، کشتیانان را صدا زدند. آن‌ها نیز حضرت خضر(ع) را شناختند و آن دو را بدون کرایه سوار کردند.

از این روست که «السفينة» به صورت معرفه آمده است. در خصوص «غلاماً» نیز از آیه چنین برمی‌آید که آن دو با آن نوجوان به صورت تصادفی برخورد کردند و پیش از آن چیزی در مورد او نمی‌دانستند و به قصد یافتن او نیز نیامده بودند.

سؤال ۱۰. چرا در آیه‌ی مبارکه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی کهف که می‌فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»<sup>۳۱</sup>، کلمه‌ی «أخسرین» به کار رفته است و نه «الخاسرین». و در ضمن، تفاوت میان «خاسرون» و «أخسرون» در چیست؟

جواب: علاوه بر آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی کهف، کلمات «الخاسرون» و «الأخسرون» در آیات زیر نیز به کار رفته‌اند: سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۹: «لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»<sup>۳۲</sup>

سوره‌ی هود، آیه‌ی ۲۲: «لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسِرُونَ»<sup>۳۳</sup>

سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۵: «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسِرُونَ»<sup>۳۴</sup>  
در لغت، «الآخسر» به معنای «زیانبارتر از زیانبار (الخاسر)» آورده شده است. اکنون، ابتدا به بررسی علت اختیار کلمه‌ی «الآخسرون» در سوره‌ی هود می‌پردازیم.

اگر به سیاق آیات در سوره‌ی «هود» توجه کنیم، خواهیم دید که درباره‌ی کسانی سخن می‌گوید که هم خود از حرکت در مسیر حق بازمانده، و هم دیگران را از حرکت در این مسیر بازداشته‌اند. اما سیاق آیات در سوره‌ی «نحل»، سخن از کسانی می‌گوید که فقط خود را از حرکت در مسیر حق بازداشته‌اند. و شکی نیست، کسی که خود و دیگران را از پیمودن راه حق باز می‌دارد، بیش از کسی زیان می‌کند که فقط خود را از پیمودن راه حق بازداشته است؛ زیرا: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

حال اگر میان آیه ی ۲۲ سوره ی هود و آیات ۴ و ۵ سوره ی نمل (ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم اعمالهم فهم يعمهون ، اولئك الذين لهم سوء العذاب وهم في الآخرة هم الاخسرون<sup>۳۶</sup>) مقایسه ای به عمل آوریم ، خواهیم دید که در سوره ی هود تأکید با لفظ «لاجرم» صورت گرفته است و این نزد اهل نحو به معنای «قسم» یا به معنای «حقاً» یا «حق» است که همگی بر تأکید دلالت دارند . و چنانچه سیاق آیات ۲۱-۱۸ را در سوره ی مبارکه ی هود در نظر بگیریم که می فرماید : «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمُ الْأَلْعَةَ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ، أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يَبْصُرُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ<sup>۳۷</sup>» ، خواهیم دید در آیات مورد اشاره ی سوره ی نمل ، آن ها تنها به روز قیامت ایمان ندارند . اما در سوره ی هود ، علاوه بر ایمان نداشتن به روز قیامت ، دیگران را از حرکت در مسیر مورد پسند خدا باز می دارند و به خداوند نسبت دروغ نیز می دهند . آن ها در مجموع ، پنج مورد گناه اضافه تر از افراد مورد بحث در آیات سوره ی نمل دارند . از این رو لازم آمده است که در سوره ی هود ، از ادوات تأکید استفاده شود و به همین دلیل «لاجرم» و «أنهم» به کار گرفته شده اند ؛ لیکن در سوره ی نمل از ادوات توکید استفاده نشده است .

اکنون باز می گردیم به آیه ی سوره ی کهف که می فرماید : «قل هل ننبئكم بالآخسرین اعمالاً ، الذین ضلّ سعيهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا<sup>۳۸</sup>» و خواهیم دید که کلمه ی «ضل» به همراه کلمه ی «سعیهم» به کار رفته و نفرموده است : «ضل عملهم» ؛ زیرا کلمه ی «سعی» به معنای «تند رفتن» است به گونه ای که «دویدن» شمرده نشود . از طرف دیگر ، «یحسنون» در عبارت «یحسنون صنعا» ، به معنای مهارت ، کارآمدی و اتقان در کار به کار رفته است ، نه کار و عمل معمولی و عادی .

در لغت ، کلمات «فعل» ، «عمل» و «صنع» را داریم که ظاهراً به یک معنا هستند ، لیکن «فعل» برای جمادات به کار می رود ؛ چنان که می گویند : «هذا فعل الريح .» کلمه ی «عمل» نیز الزاماً به معنای «صنع» نیست ، چون انسان ممکن است «عمل» کند ، اما این عمل او توأم با «صنع» نباشد . «صنع» عمل توأم با دقت و ظرافت خاص است و همان طور که در آیه ی «صنع الله الذی اتقن

کل شیء»<sup>۳۹</sup> آمده ، از «صنعت» گرفته شده است . در واقع ، واژه «صنع» منحصرأ برای عاقلی که قصد انجام کاری توأم با مهارت و دقت و ظرافت را دارد ، به کار می رود .

بنابراین ، چون در آیه ی سوره ی کهف واژه های «ضلال» ، «سعی» و «صنع» ذکر شده اند ، لازم می آید که از عبارت «الآخسرین اعمالاً» استفاده شود .

قابل ذکر است که در کل قرآن ، پدیده ی «خسران» به «عمل» نسبت داده نشده است ، مگر در همین یک آیه . زیرا این آیه تنها آیه ای است که از اول تا آخر در سیاق این اعمال قرار گرفته است . و می دانیم که «أخسرین» اسم تفضیل است و معنای وجود اشتراک در خسران را القا می کند . به عبارت دیگر ، «خاسرون» (زیانبران) زیادی وجود دارند که یکی از دیگری «زیانبارتر» هستند و در زیانبار بودن بر هم برتری دارند .

سؤال ۱۱ . چه تفاوتی میان دو فعل «تسطع» و «تستطع» در آیه ی زیر وجود دارد؟

«فما استطاعوا أن یظهروه و ما استطاعوا له نقباً .»<sup>۴۰</sup>

جواب : افزونی حرف «ت» در «استطاع» ، فعل را برای افاده ی معنای تحریض و تشویق مناسب می سازد ، و افزونی ساختمان کلمه در لغت ، افزونی معناراً افاده می کند . همان طور که از آیات پیش از آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی کهف پیداست ، این آیات مربوط به ساختن سدی توسط ذوالقرنین برای جلوگیری از نفوذ قوم یاجوج و ماجوج است . و می دانیم که بالا رفتن از سد آسان تر از سوراخ کردن آن است ، زیرا سد را ذوالقرنین از قطعات آهن و مس مذاب ساخته بود (کهف / ۹۶) . از این رو ، برای بالا رفتن از سد که عملی آسان تر است ، از فعل «استطاعوا» استفاده شده و برای سوراخ کردن سد که عملی بسیار دشوار بوده ، فعل «استطاعوا» به کار رفته است .

بنابراین ، حرف «ت» به هنگام حدوث فعلی خفیف نظیر بالا رفتن از سد ، از فعل حذف ، و به هنگام حدوث عملی دشوار نظیر سوراخ کردن سد ، نه فقط به فعل افزوده می شود ، بلکه طولانی ترین صیغه ی فعل به آن اختصاص می یابد . ضمناً ، بالا رفتن از سد مدت زمان کوتاه تری طلب می کند تا سوراخ کردن آن . از این رو ، برای زمان کوتاه حرف «ت» از فعل حذف و برای زمان طولانی حرف «ت» به فعل افزوده شده است .

اما حذف نشدن «ت» از فعل «تستطع» در آیه ی : «قال : هذا فراق بینی و بینک ، سأنبئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبراً<sup>۴۱</sup>» و حذف آن در آیه ی : «ذلک تأویل ما لم تستطع علیه صبراً<sup>۴۲</sup>» ، بدان

دلیل است که مقام در آیه نخست، مقام شرح و توضیح و تبیین است؛ از این رو، حرف «ت» از فعل حذف نشده است. اما در آیه دوم مقام، مقام مفارقت و جدایی است و پس از آن، حضرت خضر (ع) حتی یک کلمه را نیز به زبان نیاورده و از موسی (ع) جدا شده است. بنابراین، لازم آمده است که حرف «ت» از فعل حذف شود.

سؤال ۱۲. علت مقدم شدن «بَصْر» بر «سَمْع» در آیات زیر چیست؟

«قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمِعَ مَا لَمْ يَمْشُ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْوَالِي وَلا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا.»<sup>۴۳</sup>  
 «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمَجْرَمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ.»<sup>۴۴</sup>

جواب: در قرآن کریم معمول آن است که «سمع» بر «بصر» مقدم شود، زیرا شنوایی در تکلیف و تبلیغ از اهمیت بیش تری برخوردار است. کسی که نابینا، ولی از قدرت شنوایی برخوردار باشد، می تواند شنیده های خود را به دیگران منتقل کند. اما پیام رسانی برای یک ناشنوا یقیناً با دشواری بسیار زیادی همراه است. از طرف دیگر، برد شنوایی کم تر از برد بینایی است. یعنی، گوینده معمولاً به ما نزدیک تر است تا کسی که او را می بینیم. و به عبارت دیگر، ممکن است کسی را از فاصله ی بسیار دور هم دید، اما گوینده باید به ما نزدیک باشد تا سخن او را بشنویم. ضمناً در آفرینش انسان، شکل گیری اندام شنوایی پیش از اندام بینایی صورت می گیرد.

حال با این اوضاع، چرا در آیات یاد شده «بصر» بر «سمع» مقدم شده است؟ در پاسخ باید گفت، علت آن است که در آیه ی سوره ی کهف، سخن درباره ی اصحاب کهف است که از میان قوم خود گریختند تا کسی آن ها را نبیند و به همین دلیل، به تاریکی غار پناه بردند تا از انظار پنهان بمانند. اما خداوند متعال در آن تاریکی، از این پهلو به آن پهلو شدن آنان را ناظر بود. در ضمن، چون اصحاب کهف از خواب برخاستند و اراده کردند یکی را برای تهیه ی غذا بفرستند، از او خواستند به گونه ای رفتار کند که دیده و شناخته نشود. بنابراین، در این ماجرا «بصر» نسبت به «سمع» از اهمیت بیش تری برخوردار است و همین اهمیت اقتضا می کند که در این آیه، کلمه ی «بصر» بر «سمع» مقدم شود.

در آیه ی سوره ی سجده نیز سخن درباره ی مجرمانی است که در دنیا درباره ی قیامت و احوال آن می شنیدند، اما بصیرت پیدا

نکردند و با شک و تردید با شنیده ها برخورد می کردند؛ و اگر به یقین می رسیدند، قطعاً ایمان می آوردند. اما در آخرت، آنچه را در دنیا شنیده بودند، به چشم خویش دیدند و به مرتبه ی «عین الیقین» رسیدند. زیرا آخرت، عرصه ی مشاهده و دیدن است، نه عرصه ی شنیدن؛ به مصداق ضرب المثل معروف: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟!». چون در آخرت، آنچه را در دنیا درباره ی آخرت می شنیدند و به دیده ی شک و تردید می نگریستند، به چشم خود دیدند و وضعیت دگرگون شد. پس لازم آمد که «بصر» بر «سمع» مقدم شود.

زیرنویس

۱. ستایش خدایی راست که این کتاب را بر بنده ی خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن نهاد. کتابی راست و درست تا گناهکاران را به عذایی سخت از جانب خدا بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند، نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست؛ در حالی که در آن بهشت ماندگار خواهند بود.

۲. و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می گرداند و پهلو تهی می کند؛ و چون آسیبی به وی رسد، نومید می گردد (اسراء/ ۸۳).

۳. زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است (توبه/ ۳۸).

۴. آنکس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند (شعراء/ ۸۱).

۵. و چون بیمار شوم، او مرا درمان می بخشد (شعراء/ ۸۰).

۶. اما کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند؛ خواستم آن را معیوب کنم، چرا که پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می گرفت.

۷. پس خواستیم که پروردگارشان، آن دو را به پاک تر و مهربان تر از او عوض دهد.

۸. صیغه ی متکلم بر بیش از یک نفر دلالت دارد، از این رو مثنی و جمع را در برمی گیرد.

۹. و اما دیوار، از آن دو پسر بچه ی یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان مردی نیکوکار بود. پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به حد رشد برسند و گنجینه ی خود را بیرون آورند. و این کارها را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.

۱۰. داستان مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند، برای آنان مثل بزن (یس/ ۱۳)

۱۱. و (در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد و گفت: «ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید». (یس/ ۲۰)

۱۲. پس رفتند تا به اهل قریه ای رسیدند. از مردم آن جا خوراکی خواستند،

- اما آن‌ها از مهمانی دادن به آن دو خودداری کردند. پس در آن‌جا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد، و وی آن را استوار کرد. (موسی) گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی با بت آن مزدی بگیری.
۱۳. و اما دیوار، از آن دو پسر بچه‌ی یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان مردی نیکوکار بود. پس پروردگار تو خواست آن دو (یتیم) به سن رشد برسند و گنجینه‌ی خود را بیرون آورند. و این کارها را من خودسرانه انجام نادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.
۱۴. (و) می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین آن‌ها سگشان بود (کهف/ ۲۲).
۱۵. (و عده‌ای) می‌گویند: سه تن بودند چهارمین آن‌ها سگشان بود (کهف/ ۲۲).
۱۶. (و می‌گویند:) پنج تن بودند ششمین آن‌ها سگشان بود (کهف/ ۲۲).
۱۷. عیجوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد (قلم/ ۱۱).
۱۸. (آن مؤمنان) همان‌توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده!
۱۹. تا راهی را دنبال کرد (کهف/ ۸۵).
۲۰. سپس راهی (دیگر) را دنبال کرد (کهف/ ۸۹). باز راهی را دنبال کرد (کهف/ ۹۲).
۲۱. ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم (کهف/ ۸۴).
۲۲. علامه طباطبائی و برخی مفسران دیگر، داستان ذوالقرنین را منطبق با سرگذشت کورش می‌دانند (مترجم).
۲۳. و زنهار در مورد چیزی مگویی که من آن را فردا انجام خواهم داد.
۲۴. گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی هم‌پای من صبر کنی؟! (کهف/ ۷۲).
۲۵. ... به مانند هووهای زن زیباروی که به رخسار او گفتند، رخسارش نازیباست.
۲۶. بزرگ سخن است که از دهانشان برمی‌آید (کهف/ ۵).
۲۷. تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند (کهف/ ۱۲).
۲۸. تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است؟! (طه/ ۷۲)
۲۹. پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. (بنده‌ی ما) او را کشت. (موسی) گفت: آیا شخص بی‌گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد، کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی (کهف/ ۷۴)
۳۰. پس رهسپار شدند تا این که چون سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی (کهف/ ۷۱)
۳۱. بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟
۳۲. شک نیست که آنان در آخرت، خود زیانکارانند.
۳۳. شک نیست که آنان در آخرت زیانکارترند.
۳۴. آنان کسانی هستند که عذاب سخت برای ایشان خواهد بود، و در آخرت، خود زیانکارترین مردمند.
۳۵. زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و هم اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند (نحل/ ۱۰۷).
۳۶. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم تا همچنان سرگشته بمانند. آنان کسانی هستند که عذاب سخت برایشان خواهد بود، و در آخرت، خود زیانکارترین مردمند.
۳۷. و چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که بر خدا دروغ ببنند؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، و گواهان خواهند گفت: اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگران باد! همانان که (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود، آخرت را باور ندارند. آنان در زمین درمانده‌کنندگان خدا نیستند، و جز خدا دوستانی برای آنان نیست. عذاب برای آنان دو چندان می‌شود. آنان توان شنیدن (حق را) نداشتند و (حق را) نمی‌دیدند. اینانند که به خویشان زیان زدند و آنچه را به دروغ ساخته بودند، از دست دادند.
۳۸. بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی هستند که هرچه در زندگی دنیا کوشیده‌اند، به هدر رفته است و خود می‌پندارند که کار خود انجام می‌دهند (کهف/ ۱۰۴ - ۱۰۳).
۳۹. (این) صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال مهارت و ظرافت پدید آورده است (نمل/ ۸۷).
۴۰. پس نتوانستند از آن (مانع) بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند (کهف/ ۹۷)
۴۱. گفت: این بار وقت جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت (کهف/ ۷۸).
۴۲. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی (کهف/ ۸۲).
۴۳. بگو: خدا به آنچه درنگ کردند، داناتر است. نهان آسمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد. وه! چه بینا و شنواست. برای آنان یابوری جز او نیست و هیچ‌کس را در فرمانروایی خود شریک نمی‌گیرد (کهف/ ۲۶)
۴۴. و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده‌اند، می‌دید (که می‌گویند:) پروردگارا، دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، چراکه ما یقین داریم (سجده/ ۱۲).